

بقلم: آقای مدرسی چهاردهی

«بیاد مایل توپسرگانی»

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه های مردم عارف مزار ماست



آثار نویسندگان بزرگ عبارت از يك رشته خاطر انی است که در دوره زندگانی خود آن را فراهم و بادداشت کرده اند که همه گونه رنگ های حیاتی را دیده و تمام حوادث و شکفتنی های اجتماعی را با چشم دیده و نوشته اند. هنگامیکه نویسندگان دست از کارهای تحریری خود بر میدارند باز هم در عالم خیال مشغول تهیه موضوع برای نوشتن هستند و از هر چیز تازه و نو ظهوری که

از افکار آنان تراوش کند با رنگ آمیزی های مناسبی که قابل توجه شود بر رشته تحریر آورده و در معرض استفاده جامعه قرار میدهند تا همه از آنها بهره مند گردند. مقام نویسندگان بزرگ با آن همه شکوه و جلال ظاهری مرکب از يك دیارنج و درد و اندوه است که کمتر کسی زحمات و فداکاری آنان را احساس میکند جامعه فقط اثر يك نویسنده را خوانده و زود در باره آن قضاوت میکند و امیداند که صاحب آن اثر افکورش از کجا سرچشمه گرفته و با کدام روحی نوشته خود را بجامعه تقدیم داشته است آثار قلمی نویسندگان عبارت از نتیجه حرکت فکری و تعمق در اسرار اجتماعی یا ادبی یا سیاسی می باشد که با مراجعه بکتابها و رساله ها و مقالات بزرگان مباحث بسیار دقیق را هضم و چکیده آنرا بر صفحات کاغذی آورند.

برخی از مردم از وضع زندگانی این دسته حسادت می ورزند غافل از آنکه اینان مردمانی هستند که فقط در راه فن و هنر کار کرده و چیزی را غیر از رشته های

خود ادراك نمیکند عمر گرانبها و عزیز خود را با آن همه فداکاری در راه دانش مصروف میدارند. راست است که حیات يك نویسنده با آن همه زحمت و رنج يك لذت روح بخش و فراموش نشدنی است بخصوص وقتی که آثارش مورد توجه و اقبال جامعه قرار گیرد و هوا خواهانی بیابد و غالباً نویسندگان خود را فراموش کرده و تنها در فن خود کار می کنند و بجز رشته تخصص خویش بچیز دیگری دل بستگی ندارند و زندگانی را فقط برای نیل بمقصود که عبارت از گذاشتن آثار جاودانی و خدمت بجامعه است میدانند و هنگامیکه در آسایش و استراحت چندی را آرام هستند باز هم بخیال رنگ آمیزی نوشته های خود می باشند و برای لذت روحانی خوش و خرم و شادان میشوند اگر بدقت در شرح احوال و آثار دانشمندان و بزرگان به بینیم خواهیم دید که این دسته از مردم بچیز هائی دل بستگی و علاقه دارند که با ذوق و آرزوهای دیگران تقریباً متفاوت است، نویسندگان مقتدر و بزرگ میوه افکار خود را با بیانی ساده و روش نوشته و در اعماق قلوب و ارواح جامعه نفوذ پیدامی کنند و پس از مرگ ایشان مورخ توانا وقتی که خامه را در دست گرفته میخواند آثار يك عصر را تشریح کند ناچار است که علل تاثیرات آن نویسندگان را در جامعه مورد بحث قرار داده و روشن سازد که تا چه اندازه محیط در تحت تاثیر آن ها قرار گرفته و حرکت فکری ایشان از کجا آمده است. در کشورهای غرب بسیاری از نویسندگان بزرگ موجب پدید آمدن و نبوغ وزراء و وکلاء و رجال کشور خود هستند و این گونه مقالات را با نظر عادی نگریسته و خود را فوق محیط خود می دانند جامعه هم آثار بزرگان خود را محترم دانسته و تقدیس میکند. هنگامیکه نویسندگان بی دین و بیقرض در تعریف و یا تکذیب موضوعی قلم فرسایی میکنند آن مقاله و اثر سالیان در از اثرات خود را می بخشد و آن اعتبارات و جاه جلال های ظاهری بباد فنا رفته فرزندان آینده نفرین بر مسببین بدبختی کشور خواهند فرستاد و تنها استناد آیندگان همان آثار قلمی نویسندگان است که اوضاع و احوال را بخوبی تشریح کرده و در برابر تاریخ و وجدان و نسل آینده در عوامل جنبش های اجتماعی قضاوت میکنند.

نویسنده بزرگ آنست که در يك رشته از فنون کار کرده و عمر گرانبها را بهمان قسمت مصروف دارد و در میان نویسندگان يك حکیم بزرگ و یایک مورخ بی مانند و یایک روزنامه نویس مشهوری ظهور می کند که از عوامل جنبش اجتماعی و سیاسی کشوری محسوب میشود که نوشته های او دست بدست کشته و از زبانی بزبان دیگر نقل و حکایت میشود. بعقیده من شادروان بدالله مایل توپسرگانی یکی از بهترین مصادیق مقام شامخ نویسندگی بود که برای روشن شدن خوانندگان گرامی مختصری از خاطراتی که در ایام مصاحبت با آن فقیده علم و ادب بیاد دارم در اینجا نقل می کنم:

مایل مردی وارسته و بی ریا و دانشمند و شاعر و نویسنده بود که از زمان طلبگی از توپسرگان بهمدان و عراق عجم و تهران و قفقاز و مازندران و کرمان دیدن نموده و در رشته تعلیم و تربیت و نویسندگی خدمت بایران مینمود و صدها مقالات پر مغز ادبی و اجتماعی و سیاسی در روزمه (ستاره ایران) که به سردبیری او و روزنامه (شفق سرخ) که بمدیریت ایشان اداره میشد نوشته و در مجله کهن سال ادبی ارمغان مقالات ادبی و علمی از عربی و فرانسه ترجمه و نشر مینمود و بیشتر نویسندگان جوان معاصر در مکتب نامه نگاری او پرورش شده و از راهنمایی های وی استفاده شایانی نمودند و بایران و ایرانی احترام میگذاشت و عشق شدید بکشور داشت و حاضر نبود که کوچکترین ایرادی باوضاع تاریخی و تقص ملی ایران گرفته شود و بتمام معنی وطن پرست و پاکدامن و پرهیزکار بود و گاهگاهی اشعاری می سرود در یکی از روزها در طی صحبت بمن گفت فلانی میدانید که ما بازندگی طلبگی بسر برده و عادت کرده ایم و با نیمه نانی هم سیر میشویم و هر گاه در بازی های سیاسی بزندان گرفتار شویم تازه همان زندگی طلبگی ما تجدید میشود ولی چه باید کرد که اکنون وظیفه داریم که زن و بچه خود را نان داده و خانواده را اداره کنیم دیگر مناسب نیست که خود را در معرکه سیاست داخل سازیم. و حکایت کرد مرا که در یکی از روزهای پر آشوب تهران که خطابه ها بر علیه حلاج میرزا یحیی دولت آبادی در میدان توپ خانه ایراد میشد قضا را من

واو در گوشه از جمعیت ایستاده و منظره آشوب گری را تماشایی کردیم و برای حفظ سلامت دولت آبادی نگران شدم که چگونه باید او را از معرکه دور سازم. حاج میرزا پچی با اصرار زیاد خود بالاخره سندی بدست آورده و بخواندن خطابه سیاسی آغاز نمود مردمی که بمرده باد و ابراز انزجار و نفرت بر علیه او جمع شده بودند همگی خاموش و به شنیدن سخنان حکمت آمیزش گوش فرا دادند و از جمله سخنانش این بود که ما مدرسه ایجاد کردیم مدرسه و من بانی شدیم و بعد ها کم کم مدرسه مسلمان شد و من بانی گری ماندم در اثر آن نطق تاریخی مردم بادست دولت آبادی را بلند نموده و بخانه اش بردند و گروه گروه برای دیدار و هوا خواهی او می شتافتند تا در هدف سیاسی خود موفق گردید.

و مرا گفت در یکی از روزها علی حضرت رضا شاه فقید مدیران جراید را احضار و من هم در آن جرگه بودم با پر خاش و تهدید گفت شما را چه کنم که از هر جایی آورده و بجانم انداخته اند در آن هنگام که نگران بودم ناگهان آرامش قلبی برای من تولید گردید چه یقین داشتم که میدانند آنان چه کاره اند و من هم از آنان نبوده و رضا شاه هم میدانند که روابط آن مدیران جراید با مقامات خارجی از چه قرار بود و من هم که از آن مردم نبودم با اطمینان خاطر آرام شدم و بعد از چندی هر يك از آنان بانواع و اقسام مورد تعقیب قرار گرفته و تنها من وارسته و آزاد و شادان بودم !!

کسروی تبریزی خیلی بمرحوم مایل توپسرکائی علاقه مند بوده و بوی احترام میگذاشت و نویسنده این سطور که در سال هزار و سیصد و پانزده شمسی که از عراق عرب بطهران آمدم نام مایل را زیاد از مرحوم کسروی تبریزی می شنیدم تا در یکی از روزها که مایل از ریاست فرهنگ گرامان بطهران مراجعت نموده بود در خانه کسروی دیدارش نمودم و هر سه بخانه آقای شیخ محمد مردوخ معروف آیت الله کردستانی رفتیم و کسروی تبریزی همیشه مساعدت های مایل توپسرکائی را بیاد می آورد که در هنگامیکه مدیر روزنامه شفق سرخ بودند يك سلسله مقالات رد اروپا

گری ویرا در روزنامه مزبور بچاپ رسانیده هممه در محافل ایران راه انداخته بود و نگارنده يك سلسه مقالات اجتماعی باعضاء خود در سال چهارم و پنجم و ششم مجلسه پیمان می نوشتم که سر و صدای در محافل راه انداخته بود در آن ایام کسروی تبریزی هم بنام اصلاحات اجتماعی و اسلامی قدم برمیداشت در یکی از روزها مایل توپسرکانی بمن گفت کسروی داعیه نبوت و پیامبری دارد و نگارنده حمل بر مبالغه و باشوخی تصور کردم و چون هفته يك بار بیدیدار استاد مایل نایل میشدم چند مرتبه این معنی را تکرار و اصرار نمود گفتم از کجا چنین باشد کسروی کسی است که بنام اصلاحات مشغول مبارزه باخرافات شده و بسیاری از دانشمندان روحانی و روشن فکر ایران خصوصاً فضلی حوزه های علمیه روحانی قم و مشهد خواه پیمان و مقالات آن هستند و گر نه ما را چه بدین سازی و دکان داری و اگر دکاندار بودیم دیگر عمامه خود را در خاتین بر نداشته و با لباس متحد الشکل بایران نمی آمدیم . ناتمام

روی رخشنده تو قبله ماست

حاجیان رخت چو از مکه برند	مدتی در عقب سر نگرند
تا بجائی که حرم در نظر است	چشم حجاج بدنبال سر است
من هم از کوی تو گریستم بار	باز با کوی تو دارم سرو کار
تو صنم قبله آمال منی	چون کنم صرف نظر مال منی
روی رخشنده تو قبله ماست	مردم دیده تو قبله ماست

ایرج

عشقبازان که تماشای نگار اندیشند	ننگشان باد اگر ز آنکه زعار اندیشند
کسوت مردم عیار بر آن قوم حرام	که در اندیشه گنجد و زمار اندیشند
«آذری» از گل این باغ بیومی نرسند	ناز کانی که ز آوردن خار اندیشند

آذری